



سازمان اسلامی ضد مراث، ضد فرهنگ، ضد صنایع دستی و ضد گردشگری ایران

سازمان "میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور" اعلام داشته است که رؤس، معاونین، مدیران ارشد، برخی از کارشناسان و کارکنان آن سازمان، بامداد دیروز با حضوررسانی بر سر گور خمینی، با آرمان های او "تجدید بیعت" کردند.<sup>[1]</sup>

نخست و پیش از هر چیز، این یک اصل پذیرفته شده جهانی است که نهادهای متولی حفظ میراث تاریخی و فرهنگی یک ملت می باشند بایستی با دقت علمی، بیطرفی اداری و تخصص حرفه‌ای فعالیت کنند. چنین نهادهایی، چه موزه‌ها، سازمانهای باستانشناسی یا ارگانهای حفاظت از میراث و فرهنگ، ذاتاً نهادهایی غیرسیاسی هستند که وظایفشان فراتر از دستور کارهای ایدئولوژیک زودگذر است. این اصل به‌ویژه در کشورهایی با تمدنهایی که هزاران سال دیربگی دارند، مانند ایران، که یکی از انگشت شمار گهواره‌های تمدن بشریت بشمار رفته و سهم سترگی در پیدایش و پیشرفت هنر، معماری، ادبیات و فلسفه داشته است، اهمیت ویژه‌ای دارد. از این رو، بدیهی است که مدیریت میراث فرهنگی ایران نیازمند رهبرانی با صلاحیتهای قابل اثبات در رشته‌هایی مانند باستانشناسی، تاریخ یا حفاظت از آثار است، نه افرادی که صرفاً بر اساس وابستگیهای سیاسی یا ایدئولوژیک منصوب میشوند.

برای درک اهمیت این مساله، میتوان آن را با سایر حوزه‌های مشابه مقایسه کرد. همانگونه که چیرگی یک جراح برای یک بیمارستان ضروری است یا تخصص یک مهندس عمران برای برنامه‌ریزی شهری حیاتی به شمار می‌آید، به همان اندازه نیز نهادهای متولی میراث فرهنگی باید تحت هدایت افرادی باشد که دارای دانش تخصصی در این حوزه باشند. تناقض انتصاب افراد فاقد صلاحیت در چنین جایگاههایی کاملاً آشکار است: یک قصاب نمیتواند جراحیهای پیچیده پزشکی را مدیریت کند؛ یک رفتگر خیابانی فاقد چشمانداز راهبردی مورد نیاز برای تصدی مقام شهرداری است؛ و فردی که به جرائم مالی محکوم شده است، نمیتواند مدیریت نظام بانکی را به عهده گیرد. این نمونهها بر یک اصل اساسی در تمام نهادهای معتبر تأکید دارند: "شایستگی باید بر رابطه‌سالاری برتری داشته باشد." با این حال، شوربختانه، روضه خوانانی که عاری از سواد سیاسی و بی بهره از فرهنگ و شعور انسانی بوده و کل باورها و ستونهای فکری و وجودی ایشان بر روی "امورات زیر شکم" بنا نهاده شده است، اکنون سیاستمدار و کشورمدار شده اند نیز نهادهای متولی میراث فرهنگی ایران را بر عهده دارد، از زمان فتنه و انقلاب مهندسی شده سال ۲۵۳۷ [2] به چنین انتصابهای متناقضی دچار شده است که نشاندهنده بیاعتنایی سیستماتیک به اصول شایسته‌سالاری در "ایران اسلامزده" است. بسیاری از افراد این نهاد، بدون داشتن آموزش رسمی در رشته‌های مرتبط، بهجای اولویت دادن به حفظ میراث ایران، وفاداری ایدئولوژیک را مقدم دانسته‌اند، خواه این میراث متعلق به دوران باستان و پیش از اسلام باشد یا اسلامی. نتیجه این سیاست، انتصاب افرادی بدون هیچ پیشینه‌ای در باستانشناسی، موزه‌داری یا تاریخنگاری در مقامهای کلیدی سازمان میراث فرهنگی بوده است، رویکردی که به همان اندازه غیرمنطقی است که بخواهیم امنیت یک بانک را به دست یک سارق بسپاریم.

باری، رژیم اسلامی، که روایت خود را بر "دشمنی با دوره پهلوی و ایراندوستی دو شاهنشاه بزرگ آن" بنا نهاده است، اغلب با میراث فرهنگی ایران که رضاشاه بزرگ و محمدرضاشاه خود را زنده کننده و پاسدار آن می دانستند، بهمثابه میدان جنگی برای نابودی آن و تحمیل ایدئولوژی و باورهای ایرانستیزانه، واپسگرایانه و نابودگرایانه خود برخورد می‌کند. مکانهای تاریخی همچون تخت جمشید و پاسارگاد، شخصیت های تاریخی و ملی همچون کورش بزرگ و فردوسی، نسخ خطی همچون شاهنامه و آثار باستانی همچون بیستون و طاق بستان و نقش رستم که با روایت‌های رسمی رژیم سازگار نمی باشند، مورد بیتوجهی، تغییر یا حتی نابودی قرار گرفته‌اند، روندی که گزارشهای یونسکو و نهادهای ناظر بر میراث فرهنگی آن را مستند کرده‌اند، و تا ایرانستان سازی ایران، این سیاست های ویرانگرایانه و ایرانستیزانه را ادامه خواهند.

در نتیجه، تسلیم کردن نهاد میراث فرهنگی ایران به منافع سیاسی خیانتی بزرگ نه تنها به میراث ملی ملت ایران، بلکه به میراث جهانی است، و همانگونه که بیمارستانها به پزشکان نیاز دارند و بانکها به متخصصان مالی، مدیریت میراث فرهنگی نیز نیازمند رهبران است که در ابعاد فکری و عملی این حوزه تخصصی چیرگی داشته باشند. بنابراین، تا زمانی که رژیم اسلامی حاکم بر کشور با این اصل جهانی همسو نشود، جایگاه ایران بهعنوان نگهبان یکی از کهنترین تمدنهای بشری همچنان بهطور جبرانناپذیری ناتوان تر و خوارتر خواهد ساخت.

باری، مساله قابل توجه دیگر، اعلام باصطلاح "بیعت" این عده با آرمان‌های خمینی است کسی است که تا زمانی که زنده بود از ایران و ایرانی، فرهنگ و تمدنش، تاریخ و دستاوردهایش، متنفر و منزجر بود. این بیعت و عکس گرفتن در زیر این تابلو، نه تنها نشانگر زیربنای فکری مسئولان میراث فرهنگی کشور است، بلکه هدف و نقشه آنان و رژیم برای آینده ایران را آشکار می‌سازد.

خواردانستن زبان ملی و رسمی کشور و اولویت بخشی به زبان عربی



با نگاهی با تابلویی که این روسا و مسئولین، که برخی از آنان جیفه عربی بر گردن دارند و زیر آن گردآمده و عکس گرفته اند توجه شود، نه تنها به عمق فاجعه و منجلابی که مراث، فرهنگ، صنایع دستی و گردشگری در آن غوطه خور است می توان پی برد، بلکه به آینده این نهاد

بر روی تابلو بالای سر این اشخاص که خود را "مکتبی" می خوانند، تابلویی چندزبانه دیده میشود که حاوی نقل قولی از خمینی است: «ما شریک غم همه مظلومین جهان هستیم، و پشتیبان همه مظلومان جهان.» [3] این عبارت به سه زبان عربی، انگلیسی و فارسی نقش بسته است، ولی مساله دردناک، ترتیب این زبانها در خود معنای عمیقتر و بحثبرانگیزتری نهفته دارد. زبان عربی در جایگاه نخست، انگلیسی در مرتبه دوم، و زبان فارسی در جایگاه سوم قرار گرفته است. این سلسله مراتب نه امری تصادفی است و نه بیاهمیت؛ بلکه بازتابی از ترجیح رژیم جمهوری اسلامی در ارجحیت دادن به زبان عربی—بر میراث زبانی هزارانساله ایران است. چنین چیدمانی که زبان ملی و رسمی کشور، را عملاً به مرتبهای فرودستتر از دو زبان یگانه فرو میکاهد، امری که در هیچ کجای جهان بغیر از ایران اسلامزده رخ نمی دهد.

ولی ریشه آن را در گفته های خمینی و دیگر سران رژیم می توان یافت: [4]

آخوند روح الله خمینی: "نگوید که لغت عربی از ما نیست. لغت عربی از اسلام است و اسلام از همه است. تا نویسندگان ما از این دام بیرون نروند، و کتابهای ما [از واژگان فارسی] تصفیه نشود، و خیابانهای ما اسامی [فارسی] آنها تغییر نکند، نمیتوانیم مستقل بشویم."

هاشمی رفسنجانی: "... ما معتقدیم که [زبان] آینده عربیست، نه فارسی... و روزی که دولت جهانی اسلامی بنیان گذاشته خواهد شد، جای هیچ زبانی بجز عربی نخواهد بود" را اعلام کرده و سرنوشت زبان فارسی و ملیت ایرانی چنین را پیشگویی میکند: "در آینده هر دو بایستی نابود شوند."

میر حسین موسوی نخست وزیر محبوب خمینی: "... برگزاری هزارهی فردوسی در سال ۱۳۱۳ و پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی که بر اساس ناسیونالیسم صورت میگرفت توطئهیی از سوی غریبها برای نابودی اسلام بود."

باری، به حاشیه‌راندن ضمنی زبان فارسی به‌ویژه در پرتو اهمیت تاریخی و فرهنگی آن تأملبرانگیز است. فارسی، به‌عنوان زبان شعر کلاسیک، ادبیات و هویت پیشااسلامی ایران، بیش از یک هزاره نقشی محوری در شکلگیری ملت ایران و هویت ایرانی ایفا کرده است. در مقابل، تقدمبخشی رژیم به زبان عربی—زبانی که اکثریت نزدیک به کل ایرانیان هیچ آشنایی ندارند، بر اولویتبندی ایدئولوژیک آن به نفع هویت بیگانه و در برابر حاکمیت فرهنگی بومی از سوی رژیم تأکید دارد. بگفته ای دیگر، این ترتیب زبانی بازتابی از درون بینی و نیز جهانی بینی گسترده‌تر رژیم اسلامی است که از سال ۲۵۳۷ تاکنون کوشیده است تا نه تنها هویت ایرانی را بر اساس ارتدوکی شیعی بازتعریف کند، بلکه یک هویت عاریه عربی را جایگزین آن سازد.

بهر رو، در سطح جهانی، چنین خوارسازی و تنزلدانی برای زبان ملی یک کشور غیر قابل‌تصور است. فرانسه، برای نمونه، زبان فرانسوی را به‌گونه قانونی به‌عنوان تنها زبان رسمی کشور به رسمیت می‌شناسد و شدت از ورود زبانهای بیگانه به حوزه‌های عمومی جلوگیری مینماید. به همین ترتیب، کشورهای پسااستعماری، با وجود پیشینه امپریالیسم زبانی، اغلب زبانهای بومی خود را به‌عنوان نمادهای استقلال بازپس‌گرفته‌شده ارتقا میدهند. ولی رژیم اسلامی، با واژگونسازی این قاعده، تناقضی آشکار را نمایان می‌سازد: در عمل به نوعی تبعیت فرهنگی از زبان عربی، زبان تفسیر قرآنی و اقتدار روحانی، دامن می‌زند. این سیاست نه‌تنها جایگاه نهادی زبان فارسی را تضعیف میکند، بلکه نشاندهنده □ ادغام هویت دینی با هویت ملی در گفتمان رسمی کشور است.

از اینرو، این تابلو فراتر از یک نمونه □ ساده از چندزبانگی است؛ بلکه نمودی از سیاست فرهنگی گسترده‌تر رژیم بشمار میرود. جایگاه پایتتر فارسی در این نوشته، بروشنی، نشاندهنده □ برخورد دوگانه □ رژیم با میراث ایران و تقدیس عمدی گفتمان سیاسی آن است، رویکردی که در برابر ملتی قرار می‌گیرد که به‌طور فزاینده‌ای از طریق بازپس‌گیری هویت زبانی و فرهنگی خود، نوعی مقاومت آرام را به نمایش می‌گذارد.

## نتیجه گیری

فرسایش نظاممند میراث فرهنگی و هویت زبانی ایران تحت سلطه‌ی رژیم اسلامی، صرفاً یک ناکارآمدی اداری نیست—بلکه یورش حساس شده به هستی و جوهری تمدن ایرانی است. با تابع ساختن نهادهایی همچون سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری به دگمهای سیاسی، این رژیم غفلت را به سلاحی بدل کرده و تاریخ را بر اساس با روایت ایرانستیزی خود بازنویسی نموده است. اولویت دادن به زبان عربی بر فارسی—زبانی که هزاران سال در تار و پود ادبیات، تاریخ و هویت ملی ایران تنیده شده، نماد این خیانت فرهنگی است. این امر نشانگر اراده‌ی رژیمی است که در پی جایگزینی هویت غنی و کثرت‌گرایی ایرانی با یک ایدئولوژی یکدست و بیگانه عربی است، ایدئولوژی‌ای که میراث فارسی را تهدیدی برای سلطه‌ی فکری و وجودی خود میداند.

عکس مقاماتی که با تابلویی که زبان فارسی را به مرتبه‌های پایینتر از عربی کاهش داده‌اند و در برابر گور خمینی تجدید بیعت میکنند، صرفاً ژستهای نمادین نیستند. این تصویر یادآور روشنی از چشمانداز نهایی رژیم است: آگستن ایران از میراث ملی و باستانی و کاهش آن به ظرفی تهی برای اقتدار روضه خوانان. نابودی عامدانه‌ی تخت جمشید، به حاشیه راندن شخصیت‌هایی همچون کوروش بزرگ و فردوسی، و کنار گذاشتن زبان فارسی در نهادهای رسمی همگی یک هدف را دنبال میکنند—محورهای "هویت ایرانی" را نابود کرده و آنها را با روایتی ساختگی و اسلامگرایانه "امت عربی" جایگزین نمایند.

شوربختانه، خاموشی ملت ایران در برابر یورش‌های رژیم به هویت، تاریخ، فرهنگشان، چشمانداز روشنی برای آینده‌ی کشور، خودشان و فرزندانشان رقم نمی‌زند. نابودی فرهنگی در غیاب "ایستادگی و پایداری جمعی" شکوفا میشود. هر محوطه‌ی باستانی که نابوده و به فراموشی سپرده میشود، هر واژه‌ی فارسی که از گفتمان عمومی حذف میگردد، و هر انتصاب ایدئولوژیکی که مدیریت نهادهای فرهنگی ایران را به بیراهه میکشاند، روند تبدیل یک تمدن ۷۰۰۰ ساله به «ایرانستان» را سرعت میبخشد.

بنابراین، مسیر پیش رو چیزی فراتر از بردباری منفعلانه نخواهد. زنده‌سازی روایت هویت ایرانی، به چالش کشیدن فرمان‌ها و سیاست‌های ضدفرهنگی رژیم، و پافشاری بر این که مدیریت میراث ایران باید بر پایه‌ی تخصص باشد نه وفاداری ایدئولوژیک، امری ضروری است. تا زمانی که چنین اقدامی صورت نگیرد، جنگ جمهوری اسلامی علیه زبان و فرهنگ فارسی بیوقفه ادامه خواهد یافت و نسل‌های آینده کشوری خوار و ناتوان‌شده را به ارث خواهند برد که از ریشه‌های تمدنی خود جدا شده است. گزینش اشکار و روشن است: "خاموشی امروز، نابودی فردا را تضمین میکند".

شاپور سورنپهلو

۱۵ بهمن ۱۳۹۱

February 03, 2013

پانوشته‌ها

۱. میراث آریا: رؤس و کارکنان سازمان میراث فرهنگی با آرمان‌های امام راحل (ره) و انقلاب اسلامی تجدید بیعت کردند!": <https://www.ichto.ir/Default.aspx?tabid=66&articleId=6379&ArticleView=articleType>

---

2- از توطئه تا انقلاب مهندسی شده: چرا و چگونه بریتانیا، آمریکا، فرانسه و صهیونیسم جهانی نظام شاهنشاهی را سرنگون ساختند؟

3. این جمله بخشی از سخنرانی خمینی بوده است که روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۹ در دیدار با خانواده های شهدا ابراز داشته بود.

۴- این گفته ها، بازگویی از نوشتار " آخوند، غرب و صهیونیسم؛ اتحادیه "مثلث شیطانی" برای تجزیه ایران " می باشد.

---

تلگرام: [surenpahlav/me.t//:https](https://t.me/surenpahlav)

تارنمای شخصی: [com.pahlav-suren//:https](https://com.pahlav-suren)

اکس (توییتر): [shapoursp/com.twitter//:https](https://com.twitter/shapoursp)

فیسبوک: <https://www.facebook.com/surenpahlav/>

اینستاگرام: <https://www.instagram.com/surenpahlav/>

بالترین: <https://www.balatarin.com/users/surenpahlav/>

---

419ab3#

